

داستان زوج محله امام رضا^(ع) که از زمان جنگ تحمیلی سوم، در قلب اجتماعات حضور داشته‌اند

حضور بی وقفه در جبهه خیابان

راه تجربه



نجمه موسوی زاده | حضور در اجتماع های مردمی شبانه برای محمد حسن احمدیان و وجیهه خطیبی اتفاق تازه ای نیست. این زوج ساکن محله امام رضا^(ع) از سال های پیش از پیروزی انقلاب با نشستن پای سخنرانی های رهبر شهید، حضور در تظاهرات و پیگیری فرمایشات امام خمینی^(ع) نشان داده بودند که دل در گرو ولایت دارند.

آن ها بعد از شهادت قائد امت اسلامی تاکنون، فقط شب های انگشت شماری در اجتماع مردمی حضور نداشته اند. حالا نه تنها حضورشان به ۱۱۵ شب در خیابان رسیده است، بلکه تلاش کرده اند خانواده و دوستان را نیز در این مسیر با خود همراه کنند.

یابد: «دوران هشت ساله دفاع مقدس می دیدم مردم پشت یکدیگرند و در جبهه و پشت جبهه با جان و دل از هم حمایت می کنند و حالا هم دوباره همان صحنه ها را می بینم؛ کودکان، نوجوانان و بانوانی را می بینم که برای پذیرایی و پرچم گردانی می آیند، پیرمردهایی که توان راه رفتن ندارند، جانبازان دفاع مقدس که بازحمت زیاد به دلیل معلولیت به مراسم می آیند. این نشان می دهد جای درست ایستاده ایم.»



سهم و جیهه خانم از یک حرکت مردمی

وجیهه خانم هنگامی که انقلاب به پیروزی رسید، دختری نوجوان بود ولی همراه پدر و مادرش به تظاهرات می رفت. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز زلفت و آمدش به مسجد برای اقامه نماز باعث شد در فعالیت های فرهنگی مشارکت کند.

او نیز پیش از صد شب در اجتماع حضور داشته است، حضوری که همراه با کمک برای پذیرایی از شرکت کنندگان بوده است. وجیهه خانم می گوید: از بعد ماه مبارک رمضان که اجتماع مردمی در مقابل مسجد عباسی برگزار شد، خیران بسیاری برای پذیرایی داوطلب شدند. برای پخت و پز و آماده سازی در مسجد یا منزل یکی از بانوان بسیجی دور هم جمع می شویم تا قدمی در راه این کار خیر برداریم.

دوران هشت ساله دفاع مقدس می دیدم مردم پشت یکدیگرند و مالا هم دوباره همان صحنه ها تکرار می شود

تا وقتی لازم باشد، در میدان می مانیم

وجیهه خانم، از دیدن بچه های کوچک در مراسم اجتماع به وجد می آید. او تعریف می کند: نوه دختری ام پنج ساله است. او هر وقت منزل ماست، ذوق و شوق زیادی دارد که همراهمان به اجتماع بیاید. پسر من نیز دو فرزند دارد. او دست بچه هایش را می گیرد و به اجتماع می برد. تلاش ما این است که از کودکی آن ها را با آرمان های انقلاب آشنا کنیم. وجیهه خانم خطیبی تا آخرین لحظه که دعای فرج خوانده می شود، در مراسم اجتماع حضور دارد؛ برخی تصویری کردند رفته رفته تعدادمان در این مراسم کم شود اما این طور نیست؛ شب های زیادی همراه با دوستان و فامیل به مراسم می رویم تا نشان دهیم همچنان پایه قرص در میدان ایستاده ایم و تا موقعی که رهبرمان بگوید، حضورمان در خیابان پرشور است.»

معلمی در مسیر آرمان ها

حضور در جلسات باعث شد آقا محمد حسن در شهرستان خودش هم دست به فعالیت های انقلابی بزند؛ کاری که در آن برهه در شهرستان کوچکی مثل کاشمر از دست من برمی آمد، پخش اعلامیه و حضور در تظاهرات بود. سعی می کردم آنچه را در مشهد از آیت... خامنه ای شنیده ام، برای دوستان و افرادی که در کاشمر می شناختم، تعریف کنم تا آن ها هم با رانت و فساد اقتصادی رژیم پهلوی بیشتر آشنا شوند.»

سال ۵۷، بعد از پیروزی انقلاب، شغل دبیری را انتخاب کرد و همچنان، پروپا قرص، پای آرمان هایش ایستاد. او با حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن، روز قدس و همچنین شرکت در انتخابات، تلاش کرد شاگردان و فرزندان را انقلابی بار بیاورد.

سال ۱۳۶۹ به عشق همسایگی با حضرت رضا^(ع)، دست زن و بچه اش را گرفت و ساکن مشهد شد؛ «همسر من نیز با من هم عقیده بود و همه راهپیمایی های این سال ها را با هم شرکت کردیم. خوشبختانه تربیت درست بچه هایم باعث شد آن ها هم از کودکی تا الان که خودشان پدر و مادرند، در مسیر انقلاب و روشنگری آرمان های نظام گام بردارند.»

جای درستی ایستاده ایم

آقا محمد حسن هنگامی که خبر شهادت حضرت آقا را شنید، آن قدر شوکه شد که تا چند ساعت سردرد بود؛ «شنیدن این خبر باعث شده بود دوباره روزهای جوانی ام را به یاد بیاورم وقتی پای صحبت های حضرت آقا می نشستم یا موقعی که روز اول سال نو در حرم امام رضا^(ع) فرمایشاتشان را می شنیدم؛ برای همین مسکن درد را رافتن به حرم امام مهربانی هایم دانستم. کمی با حضرت خلوت کردم و برای امام شهیدمان اشک ریختم تا خالی شوم.»

او از شب اول شکل گیری اجتماعات مردمی در آن شرکت می کند؛ «یک ماه به اجتماع شبانه میدان امام خمینی^(ع) رفتم تا اینکه مسجد عباسی که نزدیکی منزلمان است، این مراسم را در مقابل مسجد برپا کرد. از همان موقع تا الان در این تجمع شرکت می کنم.» احمدیان در بیش از ۱۱۵ شبی که مراسم اجتماع مردمی برپا بوده است، تنها به اندازه انگشتان دست نتوانسته در آن حضور

پای صحبت های حضرت آقا در سرشور

آقا محمد حسن، متولد شهرستان کاشمر است. او ۵۵ ساله، هنگامی که نوزده ساله بود، برای اینکه در جلسات سخنرانی و روشنفکری آقا سید علی خامنه ای شرکت کند، سوار اتوبوس می شد تا خودش را به خانه رهبر شهید در سرشور برساند. او تعریف می کند: آن زمان فضای کشور پرالتهاب بود و کمتر کسی جرئت داشت درباره مسائل سیاسی و اجتماعی صحبت کند. آیت... مشکینی به خاطر همین موضوع به کاشمر تبعید شده بود و در همسایگی ما زندگی می کرد.

او که از طریق هم صحبتی با آیت... مشکینی بینش سیاسی پیدا کرده بود، متوجه شد که آیت... سید علی خامنه ای در مشهد و در خانه خودشان سخنرانی می کنند؛ «هر دو هفته و گاهی هم هر هفته خودم را به مشهد می رساندم تا پای صحبت های حضرت آقا بنشینم. یادم است جوانان بسیاری مثل من در جلسه حضور داشتند.»

احمدیان، خانه رهبر شهید را بسیار ساده توصیف می کند و می گوید: لوازم خانه بسیار ساده بود. چند متکا برای تکیه دادن بود و از حاضران با چای پذیرایی می شد. حضرت آقا هیچ فاصله ای با حاضران نداشتند و با اینکه ممکن بود نفوذی یا حتی ساواکی و مخبر در جمع حضور داشته باشد، در این جلسه از همه با روی خوش استقبال می کردند. صحبت های ایشان آن قدر به دل می نشست که وقتی هفته بعد برای شرکت در جلسه می آمدم، تعدادمان بیشتر شده بود.

